

ساعدی و کابوس هایش

دکتر حسین رجایی- روانپزشک

www.forghclinic.com

حق دارند بسیاری از ایرانیان (پزشک یا غیرپزشک) که وقتی می شنوند که ساعدی یک روانپزشک (پزشک) بوده است، تعجب می کنند. در زمینه طب، تنها اثر ترجمه ای با نام "قلب، بیماری های قلب و فشارخون" است و شاید ترجمه ی "شناخت خویشتن" از محدود کارهای علمی وی در زمینه ی روانشناسی باشد. هرچند بهتر است "تجزیه و تحلیل از «آل» و «دام الصبیان»" در سال 1344 در شماره اول دوره شانزدهم مجله ی سخن را نیز به آنها افزود که پژوهش و حاصل سفری است از ساعدی به جنوب ایران به همراه ناصر تقوایی که با دیدی روانشناختی، آئین های زار (مراسم هیستریک شفابخشان خرافی) را در هرمزگان، مورد موشکافی قرار می دهد و به این نتیجه می رسد که آئین های زار از آفریقا به ایران آمده اند. متعاقباً در سال قبل از فارغ التحصیلی، دکتر غلامحسین ساعدی تک نگاری "اهل هوا" را منتشر می کند.

ساعدی که در سال 1314 در تبریز زاده شد، از سن 12 سالگی به داستان نویسی جلب شد و قبل از اینکه در سال 1346 تحصیلاتش را در رشته روانپزشکی در دانشگاه تهران به اتمام برساند، "عزاداران بیل" را به انتشار رسانده بود و در نمایشنامه نویسی و اجرای تئاتر نیز اسم و رسمی کسب کرده بود. او یکی از نویسندگان بزرگ معاصر ایران و دارای آوازه ی جهانی است و بی دلیل نیست که از سال 1364 در گورستان "پرلاشز" پاریس در کنار صادق هدایت به خواب ابدی فرو رفته است.

ساعدی در مورد خود و آثارش کمتر حرف زده است و معتقد بوده است که چگونگی حرف زدن راجع به آنها را بلد نمی باشد و این در اصل دیگران هستند که قرار است بعد از اتمام اثر نویسنده، آن را بررسی کنند. درباره علت این کم حرفی ساعدی می گوید:

"... چون بیشتر گرفتار بیرون و دنیایی هستم که مرا احاطه کرده است. حقیقت این است که من یک هزارم کابوس ها و اوهامی را که در زندگی داشته ام، نتوانسته ام بنویسم. چون همیشه زندگی شلوغ و ذهن جوشان و آشفته ای داشته ام. کابوس ها هر چه هم که سعی می کنم جلوی آنها را بگیرم، می آیند و اندکی آدم را می ترسانند." از سال 1351 حکومت پادشاهی سابق از انتشار آثار ساعدی ممانعت بعمل آورد. در مقابل رهبر فقید انقلاب اسلامی، فیلم "گاو" که داریوش مهرجویی با هنرنمایی عزت الله انتظامی از روی داستان غلامحسین ساعدی ساخته بود را، ستود. * گاو که چهارمین داستان از مجموعه داستان کوتاه "عزاداران بیل" می باشد، حدیث مردی روستائی است که گاوش را از دست داده و کارش به جنون می کشد و خود، جای گاوش را می گیرد. نیمی از آثار ساعدی اینگونه هستند؛ حدیث زندگی و سرنوشت روستائیان ساده دل در فضایی از خرافه گری، فقر، تیرگی و یأس و سرخوردگی. بر خلاف آنچه که عده ای مدعی شده اند و خود ساعدی در این خصوص پاسخ داده است، سبک دائمی آثار ساعدی رئالیسم نیست. "سپانلو" در بازآفرینی واقعیت گفته است که زمینه کلی کارهای ساعدی رئالیسم به اضافه ی مقداری از عنصر وهم و خیال می باشد که برای نتیجه گیری هم از سمبولیسم استفاده می کند.

ساعدی که نبض زمانه اش را در دست گرفته، طبعاً به شناخت درد مردم می پردازد و به آسیب شناسی اجتماعی و روانشناسی توده ها می رسد. او بتدریج واقع گرایی صرف را که در آثار ابتدایی اش دیده می شود، ترک می گوید و نگاه روانکاوانه اش، سبک هایی ادبی

همچون سورئالیسم و جریان سیال ذهن را نیز به آثار وی می آورد. با این حال، او یک فرویدیست راست آئین نیست و تأثیرات اجتماع و فرهنگ و اقتصاد جامعه را نیز بر نحوه شکل گیری رفتار و تفکر و شخصیت انسان، در نظر بیشتری دارد.

* اشاره ای است به جمله ی معروف آیت الله العظمی خمینی که گفته بود: « گاو را نشان بدهید. گاو فیلم خوبی است. »

ساعدی خود می گوید: «من برخلاف کسانی که فکر می کنند اگر آزادی به وجود بیاید و قصه رئالیستی رشد کند، داستان نویسی ما پیشرفت خواهد کرد، معتقدم که ادبیات داستانی ما اگر جنبه ی تمثیلی خود را از دست بدهد، این بیم وجود دارد که جنبه ی روزمره پیدا کند... ادبیات اصیل در تمام دنیا یک جنبه ی تمثیلی داشته است... در ادبیاتی که در دوران اختناق در ایران نوشته شده، گاه کارها پیچیده شده و زیاده از حد و اغراق جنبه ی تمثیلی و استعاره و سمبولیسم به خود گرفته است.»

یکی از مجموعه های داستانی بی نظیر ساعدی "ترس و لرز" است که در سال 1347 منتشر شده است. فراتر از توانایی شگرف ساعدی در خلق فضای روستاها و توصیف جهان درونی روستائیان و آمیختن جهان عینی و ذهنی آنان، در "ترس و لرز"، نویسنده دنیایی غریب تر و توهم زده تر می آفریند و زندگی و عاقبت ساحل نشینان جنوب ایران را به داستانهایش می کشاند.

بنظر می رسد وجه مشترک این داستانها نزول بلااست. با سبکی نمادین (سمبولیک)، شاید "گرداب" زیباترین داستان این مجموعه باشد. خیال پردازی این ساحل نشینان از دل دریا، اشباح سیاه پوشی را بیرون می کشد که منشاء حوادث بلاخیز می شوند و دریا آینه ای می شود در برابر خود آنان که چهره های وحشتناک اشباح را در آن ببینند.

نیمی دیگر از شخصیت های داستانهای ساعدی، مردم حاشیه شهرهای بزرگ، ولگردان، خانه بدوشان و بیکاران هستند. با این حساب، ساعدی را می توان نویسنده فقرا نامید؛ او که کتابهایش مکان زندگی اکثریت خاموش جامعه انسانی است. انسانهایی که با محرومیت، سردرگمی و غرابت، خواننده را به دنیای سیاه غم و اندوه و سرخوردگی های خود می کشانند و در مقابل ستم زمانه، غمگینانه خاموش می شوند. در داستان "سایه به سایه" اما یک دفعه ورق بر می گردد و مردم بدبخت و ستم دیده، یکباره از لاک ترس و انزوا بیرون می زنند و با مأموران ظلم و جور می ستیزند.

اقلیتی از شخصیت های داستانی ساعدی متفاوت از آنچه در بیشتر داستانهایش دیده می شوند، از طبقه متوسط انتخاب شده اند، اما با شخصیت هایی متفاوت از سایرین. چنانچه زن سرهنگ در "آرامش در حضور دیگران" به شخصیت های داستانهای صادق هدایت شباهت دارد.

تعارض موجود در زندگی بسیاری از شخصیت های داستانهای ساعدی، ستیز معروف سنت و مدرنیسم در جامعه انتقالی Transitional ایران است. ساعدی ضد تجدد نیست. اما طبیعی است در زمانه ای که هرگونه ظواهر وارداتی مدرن بوسیله بورژوازی وابسته (کمپرادور) پشتیبانی شوند، برای ساعدی دغدغه های مردم سنت گرا، مهمتر و صمیمی تر باشند. این را نباید با واپس گرایی اشتباه گرفت.

محمود کیانوش در مورد سبک داستانی ساعدی می گوید:

« با این که محیط و آدم ها آشنا و واقعی هستند و سخن ها و اعمالشان نیز واقعی به نظر می آید، همه چیز از سورئالیسم ریشه می گیرد. این سورئالیسم هم گاه خود را به امپرسیونیسم می سپارد. میان این سه راه رئالیسم و سورئالیسم و امپرسیونیسم، ساعدی قطره هایی از سمبولیسم می پاشد.»

از سال 1361، ساعدی جلای وطن می گوید و چنانچه گفتم در سال 1364 در غربت دلتنگی می میرد. او که درباره روزهای دور از وطن گفته است: « در غربت احساس می کنم که از ریشه کنده شده ام هیچ چیز را واقعی نمی بینم. تمام ساختمان های پاریس را عین دکور تئاتر می بینم. خیال می کنم که داخل کارت پستال زندگی می کنم. از دو چیز می ترسم، یکی از خوابیدن و دیگری از بیدار شدن. سعی می کنم تمام شب را بیدار بمانم و نزدیک صبح بخواهم. در فاصله چند ساعت خواب مدام کابوس های رنگی می بینم...»

همه چیز را نفی می کنم. از روی لج حاضر نشدم زبان فرانسه یاد بگیرم. و این حالت را یک نوع مکانیسم دفاعی می دانم. حالت آدمی که بی قرار است و هر لحظه ممکن است به خانه اش برگردد. بودن در خارج بدترین شکنجه هاست.»

در داستان نیمه تمام "اسماعیل" که کارش بیل زدن بود، اسماعیل وصیت کرده بود که موقع مرگ بیلش را همراه جسدش دفن کنند، چرا که فکر کرده بود آنجا لازمش خواهد شد. ساعدی خود در بستر مرگ از مصاحبه گری خواسته بود که: «خودکارم را توی گورم بگذار!»

پایان

88/6/27

منابع مورد استفاده:

1. مهدی پور عمرانی، روح الله: نقد و تحلیل و گزیده ی داستانهای غلامحسین ساعدی. نشر روزگار 1381
2. رهنما، تورج: جایگاه داستان کوتاه در ادبیات امروز ایران. نشر اختران 1387